



Suspended Development and the Challenges of Human Rights Institution-Building in Iran: Examining the Transition from Political Culture to Civil Institutions (1989–2021)

Mahdi Forouzesh¹, Hossein Abolfazli^{2*}, Hasan Shadpour³

1. PhD student, Department of Political Science, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran

3. Assistant Professor, Department of Political Science, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 213-232

Article history:

Received: 19 Apr 2026

Edition: 12 May 2026

Accepted: 10 Jun 2026

Published online: 22 Jun 2026

Keywords:

Suspended Development, Human Rights Institution-Building, Political Culture, Civil Society, Iran.

Corresponding Author:

Hosain Abolfazli

Address:

Iran, Semnan, Islamic Azad University, Semnan Branch, Department of Political Science.

Orchid Code:

0000-0002-1925-5981

Email:

ho.abolfazli@iau.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aim: This study aims to explain the causes of suspended development and examine why human rights have not been effectively institutionalized in Iran. It investigates the interaction between political culture, institutional capacity, and the international environment during the period 1989–2021. The research seeks to explain why, despite the expansion of participatory and rights-based values, human rights and civil institutions have not developed and consolidated in accordance with these societal transformations.

Materials and Methods: This qualitative study adopts a descriptive–analytical approach based on library research, documentary sources, books, and scholarly articles. Data were analyzed using a three-variable analytical model comprising political culture, institutional capacity, and the international environment.

Ethical Considerations: Throughout all stages of the research, ethical principles were strictly observed, including originality of the text, academic integrity, honesty in analysis, accurate citation of sources, and respect for intellectual property rights.

Findings: The findings indicate that although the expansion of participatory values has increased public demands for transparency, accountability, and the protection of civil rights, weak intermediary institutions, structural constraints, unstable reform processes, and international pressures have prevented these demands from evolving into sustainable human rights institutions. Consequently, the gap between cultural transformation and institutional capacity has remained the principal factor sustaining the condition of suspended development in Iran.

Conclusion: The findings demonstrate that human rights institution-building depends on the synergy between political culture, effective institutions, and a supportive international environment. The persistent imbalance among these factors has perpetuated the condition of suspended development in Iran. Therefore, strengthening civil institutions, enhancing governance capacity, and reducing structural and international constraints are essential prerequisites for achieving sustainable political development and durable human rights institution-building.

Cite this article as:

Forouzesh, M; Abolfazli, H & Shadpour, H. "Suspended Development and the Challenges of Human Rights Institution-Building in Iran: Examining the Transition from Political Culture to Civil Institutions (1989–2021)". 2026.

دوره ۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۵

توسعه معلق و چالش‌های نهادسازی حقوق بشری در ایران: واکاوی گذار از فرهنگ سیاسی به نهادهای مدنی (۱۳۶۸-۱۴۰۰)

مهدي فروزش^۱، حسين ابوالفضلي^{۲*}، حسن شادپور^۳

۱. دانشجوی دکترای گروه علوم سیاسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.
۲. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.
۳. استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: پژوهش حاضر با هدف تبیین علل «توسعه معلق» و تحلیل چرایی نهادینه‌نشدن حقوق بشر در ایران، نقش تعامل میان فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی را در فاصله زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ بررسی می‌کند. این پژوهش می‌کوشد تبیین کند که چرا با وجود گسترش ارزش‌های مشارکتی و حق‌محور، نهادهای حقوق بشری و مدنی متناسب با این تحولات شکل نگرفته و تثبیت نشده‌اند.

مواد و روش‌ها: این پژوهش با رویکرد کیفی، به شیوه توصیفی - تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، اسناد، کتاب‌ها و مقالات علمی انجام شده است. تحلیل داده‌ها بر اساس یک مدل سه‌متغیره شامل فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی صورت گرفته است.

ملاحظات اخلاقی: در تمامی مراحل پژوهش، اصول اخلاق پژوهش شامل اصالت متون، امانت‌داری علمی، صداقت در تحلیل، استناددهی دقیق به منابع و رعایت حقوق مالکیت فکری نویسندگان رعایت شده است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گسترش ارزش‌های مشارکتی و افزایش مطالبات اجتماعی برای شفافیت، پاسخگویی و حقوق مدنی، به دلیل ضعف نهادهای واسطه، محدودیت‌های ساختاری، ناپایداری اصلاحات و فشارهای بین‌المللی، به نهادسازی پایدار حقوق بشری منجر نشده است. از این‌رو، شکاف میان تحولات فرهنگی و ظرفیت نهادی، مهم‌ترین عامل تداوم وضعیت «توسعه معلق» در ایران به‌شمار می‌رود.

نتیجه: نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نهادسازی حقوق بشری مستلزم هم‌افزایی میان فرهنگ سیاسی، نهادهای کارآمد و محیط بین‌المللی مساعد است و ناهماهنگی این عوامل، تداوم وضعیت «توسعه معلق» در ایران را رقم زده است. از این‌رو، تقویت نهادهای مدنی، ارتقاء ظرفیت حکمرانی و کاهش موانع ساختاری و بین‌المللی، پیش‌شرط تحقق توسعه سیاسی و نهادسازی پایدار حقوق بشری است.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۲۳۲-۲۱۳

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۳۰

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۵/۰۲/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

واژگان کلیدی:

توسعه معلق، نهادسازی حقوق بشری، فرهنگ سیاسی، جامعه مدنی، ایران.

نویسنده مسئول:

حسین ابوالفضلی

آدرس پستی:

ایران، سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سمنان، گروه علوم سیاسی.

کد ارکید:

۰۰۰۰-۰۰۰۲-۱۹۲۵-۵۹۸۱

پست الکترونیک:

ho.abolfazli@iau.ac.ir

۱. مقدمه

توسعه سیاسی و نهادهای حقوق بشری از مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی کیفیت حکمرانی و پایداری توسعه در جوامع معاصر به‌شمار می‌آیند. در ادبیات توسعه، امروزه توسعه صرفاً به رشد اقتصادی یا گسترش ظرفیت‌های مادی محدود نمی‌شود، بلکه تحقق آن مستلزم شکل‌گیری نهادهای سیاسی پاسخگو، جامعه مدنی توانمند، حاکمیت قانون و تضمین حقوق بنیادین شهروندان است. از این منظر، حقوق بشر نه صرفاً مجموعه‌ای از هنجارهای اخلاقی یا تعهدات بین‌المللی، بلکه بخشی از سازوکار نهادی توسعه سیاسی محسوب می‌شود که از طریق نهادهای رسمی و غیررسمی، امکان مشارکت، پاسخگویی، شفافیت و نظارت عمومی را فراهم می‌آورد.

در چهار دهه گذشته، جامعه ایران تحولات اجتماعی و فرهنگی عمیقی را تجربه کرده است. افزایش سطح سواد، گسترش آموزش عالی، رشد شهرنشینی، توسعه فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی، افزایش تعاملات فراملی و ظهور نسل‌های جدید با ارزش‌های متفاوت، به تدریج فرهنگ سیاسی جامعه را از الگوهای سنتی اقتدارمحور به‌سوی ارزش‌های مشارکت‌جویانه، مطالبه‌محور و حق‌مدار سوق داده است. این تحولات، مطالبات اجتماعی برای مشارکت سیاسی، آزادی‌های مدنی، شفافیت، پاسخگویی و رعایت حقوق شهروندی را به‌طور مستمر تقویت کرده و زمینه‌های اجتماعی توسعه سیاسی را بیش از گذشته فراهم ساخته است.

با این حال، تجربه ایران نشان می‌دهد که تحول فرهنگ سیاسی الزاماً به نهادینه‌شدن توسعه سیاسی

یا گسترش نهادهای حقوق بشری منجر نشده است. اگرچه در دوره‌های مختلف، به‌ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران بازسازی، فرصت‌هایی برای اصلاحات نهادی، توسعه جامعه مدنی و گسترش مشارکت سیاسی ایجاد شد، اما این روندها غالباً ناپایدار، مقطعی و متأثر از محدودیت‌های ساختاری و محیطی باقی ماندند. در نتیجه، شکاف میان افزایش مطالبات اجتماعی و ظرفیت نهادهای رسمی برای پاسخگویی به این مطالبات، به یکی از ویژگی‌های پایدار تحولات سیاسی ایران تبدیل شده است.

در ادبیات موجود، هر یک از ابعاد فرهنگ سیاسی، جامعه مدنی، توسعه سیاسی یا حقوق بشر غالباً به‌صورت مستقل مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. برخی پژوهش‌ها بر نقش فرهنگ سیاسی در توسعه دموکراتیک تأکید کرده‌اند، گروهی دیگر ضعف نهادهای سیاسی و مدنی را عامل اصلی ناکامی توسعه دانسته‌اند و دسته‌ای نیز فشارهای محیط بین‌المللی، تحریم‌ها و ملاحظات امنیتی را مهم‌ترین مانع نهادهای حقوق بشری معرفی کرده‌اند. با وجود ارزش این مطالعات، کمتر پژوهشی تلاش کرده است تعامل هم‌زمان این سه سطح - یعنی فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی - را در قالب یک چارچوب تحلیلی واحد بررسی کند و از خلال آن، چرایی استمرار شکاف میان تحول اجتماعی و نهادهای حقوق بشری در ایران را توضیح دهد.

این مقاله با معرفی مفهوم «توسعه معلق» می‌کوشد این شکاف را تبیین کند. منظور از توسعه معلق، وضعیتی است که در آن بخشی از پیش‌نیازهای اجتماعی و فرهنگی توسعه فراهم شده، اما به دلیل

تحولات اجتماعی گسترده ادامه می‌یابد. این بازه زمانی، امکان بررسی روندهای بلندمدت تحول فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادهای مدنی و تأثیر متغیرهای بین‌المللی بر فرآیند نهادسازی حقوق بشری را فراهم می‌سازد.

روش پژوهش، تاریخی - تحلیلی و مبتنی بر تحلیل اسناد، داده‌های اجتماعی و ادبیات نظری توسعه سیاسی و حقوق بشر است. مقاله با بهره‌گیری از یک مدل سه‌متغیره، تلاش می‌کند تصویری منسجم از تعامل میان جامعه، نهادها و محیط بین‌المللی ارائه دهد و از این رهگذر، تبیینی نظری از استمرار وضعیت توسعه معلق در ایران عرضه کند. انتظار می‌رود یافته‌های این پژوهش، علاوه بر غنای ادبیات نظری توسعه سیاسی و حقوق بشر، به درک دقیق‌تر الزامات نهادی گذار به حکمرانی پاسخگو و تقویت جامعه مدنی در ایران نیز یاری رساند.

در این راستا، مقاله حاضر در پنج بخش تنظیم شده است. ابتدا مبانی نظری و چارچوب مفهومی «توسعه معلق» تبیین می‌شود.

۲. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی - تحلیلی است و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و تحلیل داده‌ها بر پایه‌ی مدل سه‌متغیره (فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی) تشریح می‌شود.

۳. ملاحظات اخلاقی

پژوهش حاضر با رعایت اصالت متون، امانت‌داری علمی، صداقت در تحلیل، استناددهی دقیق و احترام به حقوق مالکیت فکری، بیان می‌شود.

ضعف ظرفیت‌های نهادی، ناپایداری اصلاحات، محدودیت‌های ساختاری و تأثیر متغیرهای محیطی، این ظرفیت‌ها به نهادهای پایدار، کارآمد و تضمین‌کننده حقوق شهروندان تبدیل نمی‌شوند. در چنین وضعیتی، جامعه با رشد مستمر مطالبات مشارکتی و حق‌محور مواجه است، اما ساختارهای نهادی توان یا امکان لازم برای جذب، سازمان‌دهی و پاسخگویی به این مطالبات را ندارند؛ از این‌رو، توسعه سیاسی در مرحله‌ای میان تحول اجتماعی و نهادینه‌شدن متوقف می‌شود.

بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش آن است که چرا با وجود تحول فرهنگ سیاسی و گسترش ارزش‌های مشارکت‌جویانه و حق‌محور در ایران، نهادهای حقوق بشری و مدنی متناسب با این تحولات نهادینه نشده‌اند؟ فرضیه مقاله بر این مبنا استوار است که توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری حاصل تعامل سه متغیر اصلی است: نخست، تحول فرهنگ سیاسی و افزایش سرمایه اجتماعی؛ دوم، ظرفیت و کارآمدی نهادهای سیاسی و مدنی؛ و سوم، شرایط محیط بین‌المللی و الزامات امنیتی و اقتصادی. اختلال یا عدم تعادل در هر یک از این متغیرها می‌تواند فرآیند توسعه را در وضعیت «توسعه معلق» قرار دهد؛ وضعیتی که در آن تغییرات اجتماعی از تغییرات نهادی پیشی می‌گیرد و شکاف میان جامعه، دولت و نظام حقوق بشر تداوم می‌یابد.

از نظر زمانی، پژوهش، دوره ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ را در برمی‌گیرد؛ دوره‌ای که از پایان جنگ و آغاز بازسازی اقتصادی شروع می‌شود و با تجربه دولت‌های مختلف، اصلاحات سیاسی، گسترش جامعه مدنی، توسعه فناوری‌های ارتباطی، تشدید تحریم‌های بین‌المللی و

۴. یافته‌ها

یافته‌ها با تمرکز بر تبیین عوامل مؤثر بر تداوم «توسعه معلق» و شکاف میان تحول فرهنگ سیاسی و نهادسازی حقوق بشری ارائه و تحلیل می‌شود و در پایان، نتیجه‌گیری و دلالت‌های نظری و سیاستی پژوهش مطرح خواهد شد.

۵. بحث

۵-۱. مبانی نظری

تحلیل رابطه میان توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری مستلزم بهره‌گیری از رویکردی تلفیقی است؛ زیرا هیچ نظریه واحدی به‌تنهایی قادر به تبیین پیچیدگی‌های تحولات سیاسی، اجتماعی و نهادی ایران نیست. توسعه سیاسی حاصل تعامل متغیرهای فرهنگی، اجتماعی، نهادی و محیطی است و هرگونه اختلال در این تعامل می‌تواند فرایند توسعه را با وقفه یا تعلیق مواجه سازد (آجم‌اوغلو و رابینسون، ۲۰۱۲؛ فوکویاما، ۲۰۱۱).

بر این اساس، چارچوب نظری پژوهش حاضر بر تلفیق چهار سنت نظری شامل نظریه فرهنگ سیاسی و تحول ارزش‌ها، نظریه سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی، نظریه حوزه عمومی و ارتباطات سیاسی و رویکرد نهادگرایی سیاسی استوار است. همچنین، نقش محیط بین‌المللی در فرایند توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری قابل توجه است و می‌تواند بر مسیر و شدت این تحولات اثر بگذارد (دیاموند، ۱۹۹۹). این چارچوب امکان تحلیل هم‌زمان رابطه میان جامعه، دولت، نهادهای مدنی و ساختار بین‌المللی را فراهم می‌آورد.

۵-۲. توسعه فرهنگی، فرهنگ سیاسی و تحول

ارزش‌ها

توسعه فرهنگی به فرآیندی اطلاق می‌شود که طی آن نگرش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری جامعه به سمت عقلانیت، قانون‌گرایی، مدارا، مشارکت و پذیرش تکثر حرکت می‌کند. در ادبیات توسعه سیاسی، فرهنگ سیاسی یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های نهادینه‌شدن دموکراسی و کارکرد پایدار نهادهای سیاسی محسوب می‌شود؛ زیرا کیفیت عملکرد نهادهای سیاسی تا حد زیادی تحت تأثیر ارزش‌ها و نگرش‌های مسلط در جامعه قرار دارد (آلموند و وربا، ۱۹۶۳). آلموند و وربا در اثر کلاسیک فرهنگ مدنی نشان می‌دهند که ثبات نظام‌های مردم‌سالار به شکل‌گیری فرهنگ سیاسی مشارکتی وابسته است؛ فرهنگی که در آن شهروندان نسبت به امور عمومی آگاهی دارند، خود را در فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی مؤثر می‌دانند و مشارکت را مسئولیتی مدنی تلقی می‌کنند (آلموند و وربا، ۱۹۶۳). از این منظر، توسعه سیاسی صرفاً محصول اصلاحات از بالا نیست، بلکه مستلزم آمادگی فرهنگی جامعه برای مشارکت و مطالبه‌گری نیز هست.

در ادامه این رویکرد، اینگلهارت و ولزل با نظریه تحول ارزش‌ها استدلال می‌کنند که افزایش سطح آموزش، رفاه نسبی، امنیت اقتصادی و گسترش ارتباطات، به‌تدریج ارزش‌های بقا را به ارزش‌های ابراز وجود تبدیل می‌کند. ارزش‌های ابراز وجود بر آزادی، حقوق فردی، مشارکت سیاسی، برابری و کیفیت زندگی تأکید دارند و بستر اجتماعی توسعه دموکراتیک و نهادسازی حقوق بشری را فراهم می‌سازند (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵). از منظر آمارتیا

همکاری، هنجارهای مشارکت و روابط متقابل اجتماعی اطلاق می‌شود که کنش جمعی را تسهیل کرده و کارکرد نهادهای سیاسی و مدنی را بهبود می‌بخشد (پاتنام، ۱۹۹۳). پاتنام در مطالعه خود درباره نهادهای محلی ایتالیا نشان می‌دهد که جوامع دارای سرمایه اجتماعی بالا، از نهادهای کارآمدتر، پاسخگوتر و دموکراتیک‌تر برخوردارند؛ زیرا اعتماد عمومی، مشارکت مدنی و همکاری اجتماعی، هزینه‌های کنش جمعی را کاهش داده و ظرفیت حکمرانی را افزایش می‌دهد (پاتنام، ۱۹۹۳).

دایموند نیز توسعه جامعه مدنی را یکی از پیش‌شرط‌های اصلی تثبیت دموکراسی دانسته و معتقد است که بدون سازمان‌های مدنی مستقل، مشارکت سیاسی به نهادهای پایدار تبدیل نخواهد شد (دایموند، ۱۹۹۹).

در این چارچوب، جامعه مدنی متشکل از احزاب، انجمن‌های صنفی، اتحادیه‌ها، رسانه‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و سایر نهادهای واسطه است که میان دولت و جامعه نقش میانجی ایفا می‌کنند. این نهادها مطالبات اجتماعی را سازمان‌دهی کرده، امکان مشارکت مسالمت‌آمیز را فراهم می‌آورند و زمینه نهادینه‌شدن حقوق بشر و پاسخگویی حکومت را تقویت می‌کنند.

در ایران، جامعه مدنی طی دوره‌های مختلف با فراز و فرودهای متعددی روبه‌رو بوده است. اگرچه در برخی مقاطع، به‌ویژه در دوره اصلاحات، فضای نسبتاً باز سیاسی موجب رشد مطبوعات، انجمن‌ها و سازمان‌های مدنی شد، اما محدودیت‌های ساختاری ضعف استقلال نهادی و ناپایداری اصلاحات مانع از تثبیت این نهادها گردید (تاجیک، ۱۳۷۹).

سن، توسعه صرفاً افزایش رشد اقتصادی نیست، بلکه گسترش آزادی‌های اساسی انسان‌هاست؛ از این‌رو توسعه فرهنگی و حقوق بشر دو فرآیند مکمل محسوب می‌شوند (سن، ۱۹۹۹).

تحولات جامعه ایران نیز طی سه دهه اخیر تا حد زیادی با این الگو قابل تبیین است. افزایش شهرنشینی، توسعه آموزش عالی، گسترش فناوری‌های اطلاعاتی، رشد اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و ظهور نسل‌های جدید، موجب تقویت ارزش‌های مشارکتی، افزایش آگاهی سیاسی و رشد مطالبات حقوق شهروندی شده است (رنانی، ۱۳۹۰). این تحولات فرهنگی موجب افزایش انتظارات جامعه از دولت در حوزه‌هایی مانند شفافیت، پاسخگویی، آزادی‌های مدنی و رعایت حقوق بشر شده است.

با این حال، همان‌گونه که بشیریه اشاره می‌کند، توسعه سیاسی در ایران همواره با شکاف میان تحول فرهنگ سیاسی جامعه و ظرفیت ساختار قدرت مواجه بوده است؛ شکافی که مانع از تبدیل تحولات فرهنگی به اصلاحات نهادی پایدار شده و یکی از عوامل اصلی بی‌ثباتی سیاسی معاصر ایران به شمار می‌رود (بشیریه، ۱۴۰۳). بنابراین، در این پژوهش توسعه فرهنگی و تحول فرهنگ سیاسی نخستین متغیر مستقل تلقی می‌شود که زمینه اجتماعی نهادسازی حقوق بشری را فراهم می‌کند، هرچند تحقق آن به عوامل نهادی و ساختاری نیز وابسته است.

۵-۳. سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و نهادهای واسطه

دومین رکن نظری پژوهش، نظریه سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی به شبکه‌های اعتماد،

سریع‌القول نیز ضعف نهادهای واسطه، غلبه روابط شخصی بر قواعد نهادی و شکنندگی جامعه مدنی را از مهم‌ترین موانع توسعه سیاسی و عقلانیت جمعی در ایران می‌داند (سریع‌القول، ۱۳۸۴).

از این‌رو، سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی در این پژوهش به‌عنوان حلقه واسطه میان تحول فرهنگ سیاسی و نهادسازی حقوق بشری در نظر گرفته می‌شوند؛ زیرا بدون وجود نهادهای مدنی پایدار، مطالبات اجتماعی به اصلاحات نهادی تبدیل نخواهند شد. در همین راستا، پژوهش‌های متأخر نشان می‌دهند که تحولات فرهنگی در ایران معاصر، به شکلی بنیادین ساختار مطالبات اجتماعی را تغییر داده است.

آزاد ارمکی و غفاری (۱۳۸۳) معتقدند که برخلاف دهه‌های گذشته، اکنون با نوعی دگرگونی نسلی و تغییرات ارزشی مواجهیم که در آن ارزش‌های مشارکتی و فردیت‌گرایی رشد یافته، اما به دلیل موانع ساختاری، این پتانسیل فرهنگی نتوانسته است به سرمایه اجتماعی نهادینه در قالب سازمان‌های مدنی تبدیل شود. این وضعیت دقیقاً همان نقطه‌ای است که در این پژوهش تحت عنوان “توسعه معلق” از آن یاد می‌شود؛ جایی که فرهنگ سیاسی پیشرو است، اما ساختار حقوقی-سیاسی از همراهی با آن بازمانده است.

۴-۵. حوزه عمومی، ارتباطات سیاسی و شکل‌گیری مطالبات حقوق بشری

سومین مؤلفه نظری پژوهش بر نظریه حوزه عمومی هابرماس استوار است. هابرماس حوزه عمومی را فضایی میان دولت و جامعه خصوصی می‌داند که در

آن شهروندان از طریق گفت‌وگوی عقلانی درباره مسائل عمومی، افکار عمومی را شکل می‌دهند و بر تصمیمات سیاسی اثر می‌گذارند (هابرماس، ۱۳۸۴).

در این دیدگاه، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، انجمن‌های مدنی، مطبوعات و شبکه‌های ارتباطی، زیرساخت‌های اصلی شکل‌گیری عقلانیت ارتباطی و مشارکت عمومی محسوب می‌شوند. هر اندازه این فضاها آزادتر و پایدارتر باشند، امکان نهادینه‌شدن مشارکت سیاسی، مطالبه‌گری مدنی و فرهنگ حقوق بشر نیز افزایش می‌یابد.

در ایران، توسعه فناوری‌های ارتباطی، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، به‌ویژه از دهه ۱۳۸۰ به بعد، موجب گسترش حوزه عمومی جدید و افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی شهروندان شد. با این وجود، محدودیت‌های ساختاری و ناپایداری فضای عمومی مانع از آن شد که این ظرفیت ارتباطی به نهادسازی پایدار حقوق بشری منجر شود. جلایی‌پور (۱۳۹۲) این وضعیت را ناشی از ناهمزمانی میان تحول جامعه و ساختار سیاسی می‌داند؛ جامعه‌ای که از نظر فرهنگی متکثرتر و پیچیده‌تر شده، اما ساختارهای نهادی و سیاسی متناسب با این تحولات، قوام نیافته‌اند.

۵-۵. نهادگرایی سیاسی، ظرفیت نهادی و توسعه حقوق بشری

چهارمین محور نظری پژوهش، رویکرد نهادگرایی سیاسی است که نقش نهادها را در شکل‌دهی به مسیر توسعه سیاسی و ظرفیت تحقق حقوق بشر برجسته می‌کند. بر اساس این رویکرد، توسعه صرفاً محصول رشد اقتصادی یا تحول فرهنگی نیست، بلکه

در حوزه حقوق بشر نیز نهادهایی همچون قوه قضائیه مستقل، رسانه‌های آزاد، سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادهای نظارتی و تشکلهای حرفه‌ای، نقش واسطه میان هنجارهای حقوق بشری و اجرای عملی آنها را بر عهده دارند. بنابراین، کیفیت نهادهای سیاسی تعیین می‌کند که آیا مطالبات اجتماعی به اصلاحات پایدار و تضمین حقوق شهروندان منجر خواهد شد یا خیر.

۵-۶. مدل تحلیلی پژوهش: توسعه معلق

بر پایه مباحث نظری فوق، پژوهش حاضر مدلی تلفیقی برای تبیین توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری در ایران ارائه می‌دهد. در این مدل، توسعه فرهنگی و تحول فرهنگ سیاسی موجب افزایش آگاهی عمومی، سرمایه انسانی و مطالبات حقوق محور می‌شود (آلموند و وربا، ۱۹۶۳؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵). سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و حوزه عمومی این مطالبات را سازمان‌دهی، بازنمایی و به ساختار سیاسی منتقل می‌کنند (پاتنام، ۱۹۹۳؛ هابرماس، ۱۳۸۴).

در مرحله بعد، ظرفیت نهادی دولت و کیفیت نهادهای سیاسی تعیین می‌کند که آیا این مطالبات به اصلاحات پایدار، حاکمیت قانون و نهادسازی حقوق بشری تبدیل خواهند شد یا خیر (هانتینگتون، ۱۹۶۸؛ نورث، ۱۹۹۰).

در این راستا، فروزش (۱۳۹۸) در کتاب تا توسعه، اولویت‌بندی مشخصی را برای ابعاد مختلف توسعه ترسیم می‌کند؛ بدین ترتیب که فرآیند توسعه با اولویت و تقدم توسعه فرهنگی آغاز می‌شود، با توسعه اجتماعی و سپس توسعه سیاسی تداوم می‌یابد و در

به کیفیت نهادهای رسمی و غیررسمی، ساختار انگیزه‌ها و میزان محدودشدن عدم قطعیت در تعاملات اجتماعی وابسته است (نورث، ۱۹۹۰).

هانتینگتون معتقد است مهم‌ترین مسئله جوامع در حال گذار، فاصله میان بسیج اجتماعی و ظرفیت نهادهای سیاسی است. هرگاه مشارکت و مطالبات اجتماعی سریع‌تر از توان سازمان‌دهی و نهادینه‌شدن سیاسی (Political Institutionalization) رشد کنند، نظام سیاسی با بی‌ثباتی، زوال سیاسی و بحران نظم مواجه خواهد شد (هانتینگتون، ۱۹۶۸).

نورث نیز نهادها را قواعد رسمی و غیررسمی تنظیم‌کننده رفتار اجتماعی می‌داند و بر این باور است که توسعه پایدار تنها در شرایط وجود نهادهای باثبات، کارآمد و پیش‌بینی‌پذیر امکان‌پذیر است (نورث، ۱۹۹۰). در همین راستا، آجم‌اوغلو و رایبسون استدلال می‌کنند که نهادهای فراگیر با توزیع متوازن قدرت و تضمین مشارکت عمومی، زمینه توسعه پایدار را فراهم می‌کنند، درحالی‌که نهادهای استثمارگری مانع توسعه سیاسی و اقتصادی می‌شوند (آجم‌اوغلو و رایبسون، ۲۰۱۲).

تیلی دموکراتیزاسیون را نتیجه تعامل مستمر میان دولت و جامعه و گسترش حقوق و امتیازهای شهروندی می‌داند و بر نقش مطالبه‌گری جمعی و بسیج اجتماعی در تحول نهادهای سیاسی تأکید می‌کند (تیلی، ۲۰۰۷).

فوکویاما نیز بر ظرفیت دولت تأکید کرده و نشان می‌دهد که توسعه پایدار نیازمند دولت توانمند، حاکمیت قانون و سازوکارهای پاسخگوی حکمرانی است (فوکویاما، ۲۰۱۱).

نهایت به توسعه اقتصادی منجر خواهد شد. (فروزش، ۱۳۹۸).

در کنار این سه متغیر، محیط بین‌المللی نیز به‌عنوان یک متغیر مداخله‌گر بر فرآیند توسعه اثر می‌گذارد. تعامل سازنده با نظام بین‌المللی، همکاری‌های اقتصادی و حقوقی و کاهش تنش‌های خارجی می‌تواند فرصت‌های بیشتری برای اصلاحات نهادی فراهم آورد؛ در مقابل، تحریم‌های اقتصادی، فشارهای ژئوپلیتیکی و امنیتی‌شدن روابط خارجی ممکن است با تضعیف طبقه متوسط و نهادهای واسطه، ظرفیت دولت و جامعه مدنی را کاهش داده و روند نهادسازی حقوق بشری را با وقفه مواجه سازد (لویتسکی و وی، ۲۰۱۰؛ پکسن، ۲۰۰۹).

بر این اساس، مفهوم «توسعه معلق» در این پژوهش به وضعیتی اشاره دارد که در آن تحولات فرهنگی و اجتماعی جامعه، شامل افزایش آموزش، شهرنشینی، توسعه ارتباطات و گسترش ارزش‌های مشارکتی، زمینه‌های اجتماعی توسعه را فراهم کرده‌اند، اما به دلیل ضعف نهادهای واسطه، محدودیت ظرفیت نهادی، ناپایداری اصلاحات و فشارهای محیط بین‌المللی، این ظرفیت‌ها به نهادهای پایدار توسعه سیاسی و حقوق بشری تبدیل نشده‌اند. در نتیجه، شکاف میان جامعه، دولت و نظام حقوق بشر استمرار یافته و فرآیند توسعه سیاسی در وضعیتی میان تحول اجتماعی و نهادینه‌شدن ساختاری، یعنی «توسعه معلق»، باقی مانده است. این مدل نظری، چارچوب تحلیلی مقاله را برای بررسی تجربه ایران در فاصله زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ تشکیل می‌دهد.

علاوه بر موانع داخلی، تحلیل‌های جدید در حوزه اقتصاد سیاسی خاورمیانه بر این نکته تأکید دارند که

نهادسازی حقوق بشری در ایران تحت تأثیر فشارهای متقاطع داخلی و بین‌المللی قرار دارد. در شرایط فشار بین‌المللی و اعمال تحریم‌های همه‌جانبه، دولت‌ها معمولاً برای حفظ بقا و تاب‌آوری خود به سمت تمرکزگرایی ساختاری و اولویت‌بخشی به نهادهای نظامی و امنیتی حرکت می‌کنند؛ فرآیندی که به حاشیه‌نشینی نهادهای واسطه، تضعیف جامعه مدنی و محدود شدن بسترهای کنشگری حقوق بشری می‌انجامد (کامروا، ۲۰۲۳). بر این اساس، پدیده «توسعه معلق» در ایران را نمی‌توان صرفاً به متغیرهای داخلی فروکاست، بلکه این وضعیت محصول تلاقی و هم‌افزایی ضعف ظرفیت‌های نهادی در درون و محیط بین‌المللی تنش‌زا و تهدیدمحور در بیرون است که در ابعاد مختلف، فضای تنفس و پویایی جامعه مدنی را محدود ساخته است.

۵-۷. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش با هدف تبیین رابطه میان تحول فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و نهادسازی حقوق بشری در ایران، از رویکرد کیفی و روش تاریخی - تحلیلی بهره می‌گیرد. این روش امکان بررسی پدیده‌های سیاسی در بستر تاریخی، اجتماعی و نهادی آنها را فراهم می‌سازد و از تحلیل‌های مقطعی و تقلیل‌گرایانه پرهیز می‌کند. از آنجاکه توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری فرآیندهایی تدریجی، چندبعدی و وابسته به زمینه‌های تاریخی و ساختاری هستند، تبیین و تحلیل علی آن‌ها بدون توجه به فرآیندهای بلندمدت، نقاط عطف تاریخی و وابستگی به مسیر امکان‌پذیر نیست (ماهونی و روشمایر، ۲۰۰۳).

این رویکرد در مطالعات تطبیقی توسعه سیاسی، به‌ویژه برای تحلیل تغییرات نهادی و پویایی‌های گذار

اساس تغییر دولت‌ها و تحول گفتمان‌های سیاست داخلی و خارجی به چهار مقطع تقسیم شده است:

۱. دوره سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)
۲. دوره اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴)
۳. دوره اصول‌گرایی (۱۳۸۴-۱۳۹۲)
۴. دوره اعتدال (۱۳۹۲-۱۴۰۰).

این دوره‌بندی امکان مقایسه نحوه تعامل دولت، جامعه و محیط بین‌المللی را در شرایط متفاوت فراهم می‌کند و نشان می‌دهد چگونه تغییر رویکردهای حکمرانی بر توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری اثر گذاشته است.

۵-۸. چارچوب تحلیلی پژوهش

تحلیل تجربی پژوهش بر پایه چارچوب نظری ارائه‌شده در بخش دوم و با تمرکز بر تعامل سه متغیر اصلی انجام می‌شود:

الف) تحول فرهنگ سیاسی و اجتماعی

این متغیر بیانگر تغییرات ارزشی و فرهنگی جامعه است و از طریق شاخص‌هایی مانند گسترش آموزش عالی، افزایش شهرنشینی، توسعه رسانه‌ها و فناوری‌های ارتباطی، رشد آگاهی عمومی و تقویت ارزش‌های مشارکت‌جویانه و حق‌محور سنجیده می‌شود (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵).

ب) ظرفیت نهادی

ظرفیت نهادی به توانایی نهادهای سیاسی، حقوقی و مدنی در سازمان‌دهی مشارکت اجتماعی، پاسخگویی به مطالبات عمومی، اجرای قانون و حمایت از حقوق شهروندان اشاره دارد. این متغیر با الهام از نظریه نهادگرایی و دیدگاه هانتینگتون درباره شکاف میان

در جوامع در حال گذار، کاربرد گسترده‌ای دارد (ماهونی و روشمایر، ۲۰۰۳؛ اودانل و همکاران، ۱۹۸۶).

در این پژوهش، تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در فاصله زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ بررسی می‌شود. انتخاب این بازه زمانی از آن روست که پایان جنگ ایران و عراق آغاز مرحله‌ای جدید در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود؛ مرحله‌ای که با سیاست‌های بازسازی اقتصادی، گسترش آموزش عالی، توسعه فناوری‌های ارتباطی، تغییرات فرهنگی و تجربه الگوهای متفاوت حکمرانی همراه بوده است.

داده‌های پژوهش از طریق مطالعه اسناد، منابع کتابخانه‌ای، گزارش‌های رسمی و پژوهش‌های معتبر داخلی و خارجی گردآوری شده است. منابع مورد استفاده شامل آثار نظری در حوزه توسعه سیاسی، فرهنگ سیاسی، جامعه مدنی، حقوق بشر و نهادگرایی، همچنین مطالعات تاریخی مرتبط با تحولات جمهوری اسلامی ایران است.

برای تبیین چارچوب نظری پژوهش از آثار کلاسیک و معاصر در حوزه توسعه سیاسی و نهادگرایی، از جمله هانتینگتون (۱۹۶۸)، نورث (۱۹۹۰)، پاتنام (۱۹۹۳)، اینگلهارت و ولزل (۲۰۰۵)، آجم‌اوغلو و رابینسون (۲۰۱۲) و نیز پژوهش‌های اندیشمندان ایرانی مانند بشیریه (۱۴۰۳)، سریع‌القلم (۱۳۸۴)، رنانی (۱۳۹۰) و جلایی‌پور (۱۳۹۷) استفاده شده است.

واحد تحلیل پژوهش، تحولات سیاسی و نهادی جمهوری اسلامی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ است. به منظور تحلیل تطبیقی، این دوره بر

بسیج اجتماعی و نهادسازی سیاسی تحلیل می‌شود (نورث، ۱۹۹۰؛ هانتینگتون، ۱۹۶۸).

ج) محیط بین‌المللی

این متغیر به مجموعه شرایط و فشارهای خارجی، از جمله الگوهای روابط بین‌الملل، میزان همکاری و وابستگی متقابل، فشارهای سیاسی، تحریم‌های اقتصادی و دوره‌های تنش‌زدایی اشاره دارد. این عوامل می‌توانند از طریق تغییر فرصت‌های همکاری، منابع اقتصادی و سیاسی، دسترسی به شبکه‌های فراملی و ظرفیت کنشگران مدنی، بر مسیر توسعه سیاسی و فعالیت نهادهای مدنی اثر بگذارند (کئو، ۱۹۸۴؛ ریس و دیگران، ۲۰۱۳).

تحریم‌های اقتصادی و فشارهای سیاسی می‌توانند فضای فعالیت نهادهای مدنی و وضعیت حقوق بشر را محدود کنند (پکسن، ۲۰۰۹). با این حال، جهت و شدت این اثر به نوع تحریم، ظرفیت دولت، ساختار سیاسی داخلی و میزان پیوند جامعه با شبکه‌های بین‌المللی وابسته است. تحلیل هر دوره بر مبنای نحوه تعامل این سه متغیر انجام می‌شود تا مشخص شود چگونه ترکیب متفاوت آنها به تقویت یا تضعیف فرآیند نهادسازی حقوق بشری انجامیده است.

این پژوهش بر این فرض استوار است که توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری پیامد تعامل متوازن میان تحول فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی است. هرگاه تحول ارزش‌های اجتماعی با تقویت نهادهای سیاسی و مدنی همراه شود و محیط بین‌المللی نیز فرصت‌های لازم را فراهم آورد، امکان نهادینه‌شدن حقوق بشر، توسعه جامعه مدنی و حکمرانی پاسخگو افزایش می‌یابد.

در مقابل، هنگامی که تحول فرهنگی سریع‌تر از اصلاحات نهادی پیش رود یا فشارهای محیط بین‌المللی ظرفیت نهادهای داخلی را محدود سازد، میان جامعه و ساختار سیاسی شکاف ایجاد می‌شود و فرآیند توسعه در وضعیت "توسعه" قرار می‌گیرد. این مفهوم که چارچوب نظری اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهد، مبنای تحلیل چهار دوره سیاسی ایران در بخش بعدی مقاله است.

۵-۹. تحلیل تحولات سیاسی ایران و نهادسازی حقوق بشری (۱۳۶۸-۱۴۰۰)

پس از تبیین چارچوب نظری و روش‌شناسی پژوهش، در این بخش روند تحولات سیاسی جمهوری اسلامی ایران از پایان جنگ ایران و عراق تا پایان دولت دوازدهم مورد بررسی قرار می‌گیرد. هدف، تحلیل چگونگی تعامل تحول فرهنگ سیاسی و اجتماعی، ظرفیت نهادهای سیاسی و مدنی و شرایط محیط بین‌المللی در هر یک از ادوار سیاسی است تا روشن شود این تعامل چگونه بر فرآیند توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری اثر گذاشته است.

تحلیل به صورت تطبیقی و در چهار دوره شامل سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)، اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴)، اصول‌گرایی (۱۳۸۴-۱۳۹۲) و اعتدال (۱۳۹۲-۱۴۰۰) انجام می‌شود. در هر دوره، تحولات فرهنگی و اجتماعی، تغییرات نهادی، وضعیت جامعه مدنی، سیاست‌های مرتبط با حقوق شهروندی و تأثیر محیط بین‌المللی بررسی می‌شود تا در نهایت بتوان چرایی استمرار وضعیت «توسعه معلق» در ایران را تبیین کرد.

زیرساخت‌های فرهنگی توسعه سیاسی در این دوره در حال شکل‌گیری بود.

با این حال، ظرفیت نهادی متناسب با این تحولات رشد نکرد. نهادهای مدنی، احزاب سیاسی، رسانه‌های مستقل و سازوکارهای مشارکت عمومی هنوز از انسجام و استقلال کافی برخوردار نبودند. تمرکز دولت بر مدیریت تکنوکراتیک و بازسازی اقتصادی موجب شد که اصلاحات نهادی، تقویت حاکمیت قانون، استقلال دستگاه قضایی و ایجاد نهادهای مستقل نظارتی در حاشیه قرار گیرد. در نتیجه، مطالبات نوظهور جامعه امکان تبدیل شدن به نهادهای پایدار را پیدا نکردند؛ وضعیتی که با تحلیل هانتینگتون درباره شکاف میان بسیج اجتماعی و ظرفیت نهادی همخوانی دارد (هانتینگتون، ۱۹۶۸).

در سطح بین‌المللی نیز اگرچه تلاش‌هایی برای بهبود روابط خارجی صورت گرفت، اما تداوم تنش با برخی کشورهای غربی، فرصت‌های تعامل نهادی و همکاری‌های بین‌المللی را محدود ساخت.

در حوزه حقوق بشر، اگرچه بهبود نسبی وضعیت اقتصادی برخی حقوق اجتماعی را تقویت کرد، اما آزادی بیان، آزادی تشکل، حق مشارکت سیاسی و سازوکارهای نظارتی مستقل همچنان محدود باقی ماندند. در نتیجه، دوره سازندگی را می‌توان مرحله شکل‌گیری زمینه‌های فرهنگی توسعه، بدون تحول متناظر در ساختارهای نهادی دانست.

در این دوره، استنباط نهایی آن است که متغیر فرهنگی روندی صعودی را داشت، اما ظرفیت نهادی و فضای بین‌المللی نتوانستند این ظرفیت را به

مزیت این بازنگری آن است که از تکرار مطالب بخش مبانی نظری جلوگیری می‌کند، روش‌شناسی را با استاندارد مقالات علمی همسو می‌سازد و ارتباط منطقی میان فصل‌های «مبانی نظری»، «روش پژوهش» و «یافته‌ها» را تقویت می‌کند.

۵-۹-۱. دوره سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶): آغاز

تحول اجتماعی، ضعف نهادسازی سیاسی

دوره سازندگی با پایان جنگ ایران و عراق و آغاز سیاست‌های بازسازی اقتصادی همراه بود. دولت با اولویت دادن به توسعه اقتصادی، نوسازی زیرساخت‌ها و بازسازی کشور، تلاش کرد ظرفیت‌های اقتصادی را احیا کند (سریع‌القلم، ۱۳۸۴). این سیاست‌ها اگرچه موجب رشد نسبی اقتصادی و گسترش خدمات آموزشی و شهری شد، اما توسعه سیاسی و نهادسازی مدنی در اولویت سیاست‌گذاری قرار نگرفت.

در نمونه‌ای تاریخی مشابه تاریخ فوق، کاتوزیان نیز نشان می‌دهد که در تاریخ معاصر ایران، نوسازی و توسعه اقتصادی شتابان (به‌ویژه در عصر پهلوی دوم) همگام با اصلاح و توسعه نهادهای سیاسی پیش نرفت و این ناهماهنگی ساختاری، به تعمیق تضاد میان ساختار قدرت و بدنه جامعه منجر شد (کاتوزیان، ۱۳۷۲).

از منظر تحول فرهنگ سیاسی، گسترش آموزش عالی، افزایش شهرنشینی، توسعه طبقه متوسط و رشد رسانه‌ها، به تدریج ارزش‌های مشارکتی و مطالبات حق‌محور را در جامعه تقویت کرد (رنانی، ۱۳۹۰؛ اینگلهارت و ولزل، ۲۰۰۵). بنابراین،

نهادسازی حقوق بشری تبدیل کنند؛ بنابراین نخستین نشانه‌های «توسعه معلق» شکل گرفت.

۵-۹-۲. دوره اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴):

گسترش جامعه مدنی و محدودیت نهادسازی

انتخاب محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ نقطه عطفی در توسعه سیاسی ایران محسوب می‌شود. گفتمان اصلاحات با تأکید بر جامعه مدنی، قانون‌گرایی، حقوق شهروندی و گفت‌وگوی تمدن‌ها، زمینه گسترش مشارکت سیاسی و عمومی را فراهم کرد.

از منظر تحول فرهنگ سیاسی، افزایش آموزش، توسعه رسانه‌ها، رشد دانشگاه‌ها و مشارکت نسل جوان موجب تقویت فرهنگ مشارکتی و گسترش مطالبات مربوط به آزادی‌های مدنی و حقوق شهروندی شد (بشیریه، ۱۴۰۳). این وضعیت با نظریه فرهنگ مدنی آلموند و وربا و نظریه تحول ارزش‌های اینگلهارت که سابقاً اشاره شد، قابل تبیین است.

در سطح ظرفیت نهادی، جامعه مدنی، مطبوعات، احزاب و سازمان‌های مردم‌نهاد رشد قابل توجهی یافتند و حوزه عمومی توسعه پیدا کرد؛ پدیده‌ای که با نظریه حوزه عمومی هابرماس قابل توضیح است (هابرماس، ۱۳۸۴). با وجود این، بخش مهمی از اصلاحات نهادی به دلیل تعارض میان نهادهای انتخابی و انتصابی و محدودیت‌های ساختاری به تثبیت نرسید. تلاش‌هایی برای ارتقاء حقوق شهروندی، افزایش مشارکت زنان و تقویت آزادی مطبوعات انجام شد، اما ضعف استقلال نهادی و محدودیت ظرفیت اصلاحات مانع از نهادینه شدن این دستاوردها گردید. قاضی‌مرادی معتقد است که جامعه مدنی ایران اگرچه در این دوره گسترش یافت،

اما به دلیل محدودیت‌های ساختاری و وابستگی نهادی، نتوانست به نیرویی پایدار در فرآیند توسعه سیاسی تبدیل شود (قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰). تجربه بسیاری از کشورها نیز نشان می‌دهد که گذار به دموکراسی نیازمند تثبیت تدریجی نهادهای سیاسی و توافق میان بازیگران اصلی نظام سیاسی است (اودانل و همکاران، ۱۹۸۶).

در محیط بین‌المللی، سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها فرصت مناسبی برای تعامل خارجی ایجاد کرد، هرچند این فرصت‌ها به دلیل تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی تداوم نیافت.

در نهایت می‌توان استنباط نمود که اصلاحات بیش از هر دوره دیگری به توسعه حوزه عمومی و تقویت جامعه مدنی کمک کرد، اما ضعف ظرفیت نهادی موجب شد دستاوردهای حقوق بشری و مدنی به نهادهای پایدار تبدیل نشوند و توسعه معلق وارد مرحله‌ای جدید شود.

۵-۹-۳. دوره اصول‌گرایی (۱۳۸۴-۱۳۹۲):

تعمیق شکاف میان جامعه و نهادها

با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد، اولویت‌های سیاسی و سیاست خارجی تغییر یافت و گفتمان عدالت اجتماعی، استقلال سیاسی و تقابل با نظم بین‌المللی جایگزین رویکرد اصلاح‌طلبانه شد.

با وجود محدودتر شدن فضای سیاسی، تحول فرهنگ سیاسی جامعه ادامه یافت. گسترش اینترنت، فناوری‌های ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی موجب افزایش آگاهی عمومی و تداوم رشد مطالبات مشارکتی شد. بنابراین، برخلاف محدودیت‌های سیاسی، روند تحول فرهنگی جامعه متوقف نشد.

در این دوره، استنباط نهایی آن است که شکاف میان تحول فرهنگی جامعه و ظرفیت نهادی به بیشترین سطح خود رسید. افزایش فشارهای خارجی نیز این شکاف را تشدید کرد و وضعیت توسعه معلق عمیق‌تر شد.

۵-۹-۴. دوره اعتدال (۱۳۹۲-۱۴۰۰): فرصت‌های محدود اصلاح و بازگشت محدودیت‌ها

با انتخاب حسن روحانی، سیاست تعامل سازنده با جهان و حل‌وفصل پرونده هسته‌ای در دستور کار قرار گرفت. توافق برجام، به‌طور موقت فرصت‌هایی برای کاهش تنش‌های خارجی و بهبود شرایط اقتصادی ایجاد کرد (کئوهن، ۱۹۸۴).

در بعد فرهنگی، روند افزایش آگاهی اجتماعی، توسعه ارتباطات دیجیتال و گسترش مطالبات مربوط به حقوق شهروندی، شفافیت و پاسخگویی همچنان ادامه یافت و جامعه ایران بیش از گذشته به ارزش‌های مشارکتی و حقوق‌محور گرایش پیدا کرد.

در سطح نهادی، تدوین منشور حقوق شهروندی و برخی اقدامات اصلاحی نشان‌دهنده تلاش دولت برای تقویت ادبیات حقوق شهروندی بود؛ با این حال، محدودیت ظرفیت اجرایی دولت، استمرار چالش‌های نهادی، ضعف استقلال برخی نهادها و محدودیت‌های موجود در حوزه آزادی‌های مدنی موجب شد این اقدامات به اصلاحات ساختاری تبدیل نشوند.

در محیط بین‌المللی، خروج ایالات متحده از برجام و بازگشت تحریم‌های گسترده، آثار اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای بر کشور بر جای گذاشت. فشارهای اقتصادی، کاهش منابع دولت و تشدید ملاحظات

در مقابل، ظرفیت نهادی با محدودیت بیشتری مواجه گردید. بخش مهمی از نهادهای مدنی، مطبوعات و احزاب سیاسی تضعیف شدند و شکاف میان دولت و جامعه مدنی افزایش یافت. موثقی با بررسی تاریخی فرایند نوسازی در ایران استدلال می‌کند که یکی از موانع اصلی توسعه سیاسی، ناکارآمدی ساختارهای واسط و ناتوانی در برقراری ارتباط ساختاریافته میان دولت و نیروهای اجتماعی بوده است (موثقی، ۱۳۸۵).

در حوزه حقوق بشر نیز محدودیت آزادی بیان، آزادی تجمعات، فعالیت رسانه‌ها و استقلال نهادهای مدنی تشدید شد و نهادهای نظارتی مستقل نقش مؤثری در تضمین حقوق شهروندان ایفا نکردند.

علی انصاری (Ali M. Ansari) انصاری در کتاب‌ها و مقالات خود به تفصیل توضیح می‌دهد که چگونه دولت احمدی‌نژاد از تقابل هسته‌ای با غرب به عنوان ابزاری برای ناسیونالیسم تهاجمی، بسیج توده‌ای، تضعیف جامعه مدنی و بستن فضای اصلاحات در داخل استفاده کرد (انصاری، ۲۰۰۷). شاهرام چوبین (Shahram Chubin) چوبین معتقد است بحران هسته‌ای در دوره احمدی‌نژاد از یک موضوع فنی/دیپلماتیک به ابزاری برای رقابت‌های جناح داخلی تبدیل شد تا اصلاح‌طلبان را به عنوان نیروهای سازش‌کار حذف و فضای داخلی را امنیتی کنند (چوبین، ۲۰۱۰).

از منظر توسعه انسانی نیز، تداوم فشارهای اقتصادی و تحریم‌های خارجی علاوه بر فرسایش زیرساخت‌های معیشتی، با محدود کردن منابع حیاتی جامعه و تقویت کنترل دولتی بر توزیع منابع، بهره‌مندی شهروندان از حقوق بنیادین و آزادی‌های مدنی را به‌طور جدی تحت تأثیر قرار می‌دهد (پکسن، ۲۰۰۹).

معلق» یاد می‌کند؛ وضعیتی که در آن ظرفیت‌های فرهنگی جامعه از ظرفیت نهادهای سیاسی پیشی گرفته‌اند و همین ناهم‌زمانی، مانع نهادینه‌شدن پایدار توسعه سیاسی و حقوق بشری شده است.

۵-۱۰. تحلیل نظری مدل «توسعه معلق»

مفهوم توسعه معلق از این جهت با نظریه توسعه سیاسی دایموند متفاوت است که مسئله اصلی را نه صرفاً گذار به دموکراسی، بلکه ناهم‌زمانی میان تحول اجتماعی و تحول نهادی می‌داند (دایموند، ۱۹۹۹).

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری در ایران را نمی‌توان با اتکا به یک متغیر واحد، مانند فرهنگ سیاسی، کیفیت حکومت یا فشارهای خارجی، تبیین کرد. تحلیل چهار دوره سیاسی نشان داد که روند توسعه در ایران حاصل برهم‌کنش سه متغیر اصلی تحول فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی است و عدم تعادل میان آنها، به شکل‌گیری وضعیتی انجامیده که این پژوهش آن را «توسعه معلق» می‌نامد.

از منظر فرهنگ سیاسی، جامعه ایران طی سه دهه گذشته دگرگونی‌های عمیقی را تجربه کرده است. افزایش سطح آموزش، گسترش شهرنشینی، توسعه فناوری‌های ارتباطی و تحول ارزش‌های نسل‌های جدید، موجب تقویت فرهنگ مشارکتی، افزایش مطالبات حقوق شهروندی و رشد انتظارات نسبت به شفافیت، پاسخگویی و مشارکت سیاسی شده است. این یافته با نظریه فرهنگ مدنی آلموند و وربا که قبلاً اشاره شد و نظریه تحول ارزش‌های اینگلهارت و ولزل همخوانی دارد و نشان می‌دهد که پیش‌نیازهای

امنیتی، فضای لازم برای اصلاحات سیاسی را محدود ساخت. تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که کاهش تنش‌های خارجی می‌تواند فرصت مناسبی برای اصلاحات نهادی فراهم کند، اما موفقیت این اصلاحات در نهایت به ظرفیت نهادهای داخلی وابسته است (فوکویاما، ۲۰۱۱).

در این دوره، استنباط نهایی آن است که اگرچه این دوره با فرصت‌هایی برای کاهش تنش‌های خارجی آغاز شد، اما بازگشت تحریم‌ها و محدودیت‌های نهادی موجب شد توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری همچنان در وضعیت ناپایدار باقی بماند.

تحلیل تطبیقی چهار دوره سیاسی فوق نشان می‌دهد که تحول فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه ایران روندی نسبتاً مستمر و انباشتی داشته است. افزایش آموزش، شهرنشینی، گسترش فناوری‌های ارتباطی، رشد جامعه اطلاعاتی و تحول ارزش‌های نسل‌های جدید، به‌طور پیوسته مطالبات مشارکتی، حقوق شهروندی و شفافیت را تقویت کرده است.

در مقابل، ظرفیت نهادی از چنین روندی پیروی نکرده و در دوره‌های مختلف، به دلایل ساختاری، سیاسی و حقوقی، نتوانسته است این مطالبات را به نهادهای پایدار تبدیل کند. هم‌زمان، محیط بین‌المللی نیز با ایجاد دوره‌های متناوب تنش و تنش‌زدایی، بر امکان یا محدودیت اصلاحات اثرگذار بوده است.

برآیند تعامل این سه متغیر نشان می‌دهد که تجربه ایران در فاصله ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ نه بیانگر توقف کامل توسعه سیاسی و نه بیانگر تحقق آن، بلکه مصداق وضعیتی است که این پژوهش از آن با عنوان «توسعه

اجتماعی توسعه سیاسی در ایران تا حد زیادی تقویت شده‌اند.

با وجود این، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحول فرهنگ سیاسی به‌تنهایی برای تحقق توسعه سیاسی کافی نیست. جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی و نهادهای واسطه، اگرچه در برخی دوره‌ها به‌ویژه در دوره اصلاحات تقویت شدند، اما به دلیل ضعف نهادینه‌سازی، محدودیت‌های حقوقی و ناپایداری فضای عمومی، نتوانستند به بازیگران پایدار میان دولت و جامعه تبدیل شوند. این نتیجه با دیدگاه پاتنام (پاتنام، ۱۹۹۳) درباره نقش سرمایه اجتماعی و نیز نظریه حوزه عمومی هابرماس (هابرماس، ۱۳۸۴) سازگار است.

در سطح ظرفیت نهادی نیز یافته‌ها مؤید آن است که سرعت اصلاحات نهادی از سرعت تحولات اجتماعی کمتر بوده است. مطابق دیدگاه هانتینگتون (هانتینگتون، ۱۹۶۸)، هرگاه بسیج اجتماعی سریع‌تر از ظرفیت نهادسازی رشد کند، شکاف میان جامعه و ساختار سیاسی افزایش می‌یابد. تجربه ایران نیز نشان می‌دهد که نهادهای سیاسی، حقوقی و مدنی در بسیاری از موارد نتوانسته‌اند مطالبات فزاینده جامعه را به سازوکارهای پایدار حکمرانی تبدیل کنند. از منظر نهادگرایی نورث (نورث، ۱۹۹۰) این وضعیت بیانگر ضعف ظرفیت نهادی در تثبیت قواعد پایدار و قابل پیش‌بینی است. همچنین یافته‌های این پژوهش با تحلیل فوکویاما درباره اهمیت کیفیت دولت و ظرفیت نهادی در موفقیت فرآیند توسعه هم‌راستا است (فوکویاما، ۲۰۱۱).

بعد سوم تحلیل، یعنی محیط بین‌المللی، نشان می‌دهد که روابط خارجی و شرایط ژئوپلیتیکی بر

فرآیند توسعه سیاسی تأثیر معناداری داشته‌اند. دوره‌های تنش‌زدایی، مانند سال‌های ابتدایی دولت اصلاحات و مرحله اجرای برجام تا حدودی امکان گسترش تعاملات و اصلاحات داخلی را افزایش دادند؛ در مقابل، دوره‌های تشدید تحریم‌ها و منازعات خارجی با تقویت ملاحظات امنیتی و محدودتر شدن فضای عمومی همراه بودند. بنابراین، محیط بین‌المللی نه به عنوان یک علت مستقل و مستقیم، بلکه به عنوان متغیری مداخله‌گر و بیرونی عمل می‌کند که اثرگذاری آن بر بهبود یا تحدید حقوق بشر، واسطه‌مند ساختارها و ظرفیت نهادسازی داخلی است (ریسه و دیگران، ۲۰۱۳). این یافته با ادبیات گذار سیاسی نیز همخوانی دارد که نقش هم‌زمان عوامل داخلی و بین‌المللی را در موفقیت یا ناکامی اصلاحات نهادی برجسته می‌کند (اودانل و همکاران، ۱۹۸۶).

برآیند این سه سطح تحلیلی، مفهوم توسعه معلق را به‌عنوان نوآوری نظری این پژوهش تبیین می‌کند. توسعه معلق وضعیتی است که در آن جامعه از نظر فرهنگی و اجتماعی در مسیر گذار به ارزش‌های مشارکتی و حقوق‌محور حرکت کرده، اما ظرفیت نهادی و شرایط محیطی مانع از تبدیل این ظرفیت‌ها به نهادهای پایدار توسعه سیاسی و حقوق بشری شده‌اند. در این وضعیت، نه توسعه سیاسی متوقف شده است و نه به مرحله نهادینه‌شدن رسیده؛ بلکه فرآیند توسعه در مرحله‌ای میان تحول اجتماعی و تثبیت نهادی باقی مانده است.

از این منظر، تجربه ایران با برخی الگوهای کلاسیک توسعه تفاوت دارد؛ زیرا مسئله اصلی، فقدان تحول فرهنگی نیست، بلکه ناهم‌زمانی میان تحول فرهنگ سیاسی و تحول نهادها است. این یافته، مفهوم

تحولات اجتماعی رشد نکرده است. افزون بر این، تحولات محیط بین‌المللی، به‌ویژه تحریم‌ها و تنش‌های ژئوپلیتیکی، در دوره‌های مختلف بر دامنه و سرعت اصلاحات نهادی تأثیر گذاشته‌اند.

نوآوری نظری این پژوهش، ارائه مفهوم توسعه معلق به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای تبیین شکاف میان تحول اجتماعی و تحول نهادی است. این مفهوم نشان می‌دهد که توسعه سیاسی الزاماً با تغییر ارزش‌های اجتماعی آغاز می‌شود، اما تحقق پایدار آن مستلزم وجود نهادهای سیاسی و مدنی کارآمد، حاکمیت قانون، سازوکارهای پاسخگویی و محیطی است که امکان تداوم اصلاحات را فراهم سازد.

از منظر سیاست‌گذاری، یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که تقویت نهادهای واسطه، ارتقاء استقلال و کارآمدی نهادهای حقوقی، گسترش حوزه عمومی، افزایش شفافیت و پاسخگویی و فراهم کردن بسترهای گفت‌وگوی اجتماعی، از مهم‌ترین الزامات گذار از وضعیت توسعه معلق به توسعه نهادمند است. همچنین، کاهش تنش‌های خارجی و بهره‌گیری از ظرفیت تعاملات بین‌المللی می‌تواند فرصت‌های بیشتری برای تقویت نهادهای مدنی و اصلاحات تدریجی فراهم آورد.

در مجموع، یافته‌های پژوهش با دیدگاه‌های نهادگرایان جدید درباره اهمیت کیفیت نهادها (نورث، ۱۹۹۰)، (آجم‌وگلو و رایبسون، ۲۰۱۲)، (فوکویاما، ۲۰۱۱)، نظریه‌های توسعه دموکراتیک (تیلی، ۲۰۰۷)، (دیاموند، ۱۹۹۹) و رویکرد توسعه انسانی (پکسن، ۲۰۰۹) همسو است و نشان می‌دهد که توسعه حقوق بشری بدون همگرایی میان تحول فرهنگی،

«توسعه معلق» را به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای مطالعه سایر جوامع در حال گذار نیز قابل طرح می‌سازد؛ جوامعی که در آنها تغییرات اجتماعی از اصلاحات نهادی پیشی گرفته است.

۶. نتیجه

این پژوهش با هدف تبیین چرایی تعلیق توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری در ایران، تعامل میان تحول فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و محیط بین‌المللی را در فاصله زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۴۰۰ بررسی کرد. پرسش اصلی پژوهش آن بود که چرا با وجود گسترش ارزش‌های مشارکتی و افزایش مطالبات حقوق‌محور در جامعه ایران، نهادهای حقوق بشری و مدنی متناسب با این تحولات نهادینه نشده‌اند.

یافته‌های پژوهش، فرضیه اصلی را تأیید می‌کند. توسعه سیاسی و نهادسازی حقوق بشری نه محصول یک عامل منفرد، بلکه نتیجه تعامل میان سه متغیر تحول فرهنگ سیاسی، ظرفیت نهادی و شرایط محیط بین‌المللی است. هرگاه میان این سه متغیر تعادل برقرار نباشد، فرآیند توسعه در وضعیتی قرار می‌گیرد که این پژوهش از آن با عنوان «توسعه معلق» یاد می‌کند.

بررسی تطبیقی چهار دوره سیاسی نشان داد که جامعه ایران در سه دهه گذشته شاهد افزایش مستمر سطح آموزش، شهرنشینی، توسعه ارتباطات، گسترش فناوری‌های اطلاعاتی و تقویت ارزش‌های مشارکت‌جویانه بوده است. این تحولات، مطالبات مربوط به حقوق شهروندی، آزادی‌های مدنی، شفافیت و پاسخگویی را افزایش داده‌اند. با این حال، ظرفیت نهادهای سیاسی و مدنی برای جذب و نهادینه‌سازی این مطالبات، متناسب با سرعت

نهادسازی سیاسی و ظرفیت حکمرانی پایدار تحقق نخواهد یافت.

در نهایت، بازخوانی گذار از فرهنگ سیاسی به نهادهای مدنی در ایران (۱۳۶۸-۱۴۰۰) نشان می‌دهد که اگرچه جامعه ایران از منظر شاخص‌های آگاهی و مطالبه‌گری به بلوغ نسبی رسیده است، اما به تعبیر بشریه (بشیری، ۱۳۸۰)، تمرکزگرایی ساختار قدرت و ضعف نهادهای واسط و جامعه مدنی در ایران، مانع از شکل‌گیری توافق جمعی بر سر قواعد دموکراتیک و در نتیجه تثبیت حقوق بشر در ساختار حکمرانی شده است. یافته‌های این تحقیق مؤید آن است که خروج از وضعیت «توسعه معلق» مستلزم بازسازی پیوند میان دولت و جامعه مدنی از طریق به رسمیت شناختن کثرت‌گرایی سیاسی و کاهش نگاه امنیتی به فعالیت‌های صنفی و حقوق بشری است؛ مسیری که از معبر بازسازی ظرفیت‌های نهادی و پذیرش استانداردهای جهانی حقوق بشر می‌گذرد.

با وجود این، پژوهش حاضر نیز با محدودیت‌هایی روبه‌رو است. اتکای آن به روش تاریخی - تحلیلی و داده‌های اسنادی، امکان سنجش تجربی روابط میان متغیرها را محدود می‌کند. از این‌رو، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده با بهره‌گیری از روش‌های تطبیقی، پیمایش‌های تجربی و تحلیل‌های کمی، اعتبار مدل «توسعه معلق» را در ایران و دیگر جوامع در حال گذار ارزیابی کنند.

۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسئول صورت گرفت

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

منابع

الف. منابع فارسی

- آزاد ارمکی، تقی و غفاری، غلامرضا، جامعه‌شناسی نسلی در ایران. تهران، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۳.
- بشیری، حسین، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام نو، ۱۳۸۰.
- بشیری، حسین، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره جمهوری اسلامی، تهران، نگاه معاصر، ۱۴۰۳.
- تاجیک، محمدرضا، جامعه امن در گفتمان خاتمی، تهران، نی، ۱۳۷۹.
- جلایی‌پور، حمیدرضا، جامعه‌شناسی ایران: جامعه کژمدن. تهران، علم، ۱۳۹۲.
- رنانی محسن و مؤیدی‌فر رزیتا، چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد: سرمایه اجتماعی و توسعه در ایران، تهران، طرح نقد، ۱۳۹۰.
- سریع‌القلم، محمود، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۴.
- فروزش، مهدی، تا توسعه، تهران، کاشف، ۱۳۹۸.
- قاضی‌مرادی، حسن، در فضیلت مدنیت: نگاهی به نامدنیتهای سیاسی و اجتماعی در ایران، تهران، اختران، ۱۴۰۰.

- Huntington, S. P, *Political Order in Changing Societies*, Yale University Press, 1968.
- Inglehart, R & Welzel, C, *Modernization, Cultural Change, and Democracy: The Human Development Sequence*, Cambridge University Press, 2005.
- Kamrava, M, *Righteous Politics: Power and Resilience in Iran*, Cambridge University Press, 2023.
- Keohane, R. O, *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton University Press, 1984.
- Levitsky, S & Way, L. A, *Competitive Authoritarianism: Hybrid Regimes After the Cold War*, Cambridge University Press, 2010.
- Mahoney, J & Rueschemeyer, D (Eds.), *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, Cambridge University Press, 2003.
- North, D. C, *Institutions, Institutional Change and Economic Performance*, Cambridge University Press, 1990.
- O'Donnell, G; Schmitter, P. C & Whitehead, L (Eds.), *Transitions from Authoritarian Rule: Prospects for Democracy*, Johns Hopkins University Press, 1986.
- Peksen, D, "Better or worse? The Effect of Economic Sanctions on Human Rights", *Journal of Peace Research*, Vol. 46, No. 1, 2009.
- Putnam, R. D; Leonardi, R & Nanetti, R. Y, *Making Democracy Work: Civic*

- کاتوزیان، محمدعلی همایون، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی* (ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲.
- موثقی، سید احمد، *نوسازی و اصلاحات در ایران*، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۵.
- هابر ماس، یورگن، *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی: کاوشی در باب یک رده از جامعه بورژوازی* (ترجمه حسین بشیریه)، تهران، نشر نی، ۱۳۸۴.

ب. منابع لاتین

- Almond, G. A & Verba, S, *The Civic Culture: Political Attitudes and Democracy in Five Nations*, Princeton University Press, 1963.
- Acemoglu, D & Robinson, J. A, *Why Nations Fail: The Origins of Power, Prosperity, and Poverty*, Crown Business, 2012.
- Ansari, A. M, *Confronting Iran: The Failure of American Foreign Policy and the Next Great Crisis in the Middle East*, Basic Books, 2007.
- Chubin, S, *The Politics of Iran's Nuclear Program*, Carnegie Endowment for International Peace, 2010.
- Diamond, L, *Developing Democracy: Toward Consolidation*, Johns Hopkins University Press, 1999.
- Fukuyama, F, *The Origins of Political Order: From Prehuman Times to the French Revolution*, Farrar, Straus and Giroux, 2011.

Traditions in Modern Italy, Princeton University Press, 1993.

- Risse, T; Ropp, S. C & Sikkink, K (Eds.), *The Persistent Power of Human Rights: From Commitment to Compliance*, Cambridge University Press, 2013.

- Sen, A, *Development as Freedom*, Oxford University Press, 1999.

- Tilly, C, *Democracy*, Cambridge, University Press, 2007.